اَلدَّرْسُ الثّاني برگرد

صِناعَةُ التَّلميعِ[۱۶] في الْأَدَبِ الْفارِسِيِّ

صنعت تلمیع در ادبیات فارسی

« جمالُ الْمَرءِ فَصاحَةُ لِسانِهِ » رَسولُ اللهِ ﷺ

زیباییِ انسان، شیواییِ گفتار اوست.

إنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبيَّةَ لُغَةُ الْقُرآنِ وَ الْأحاديثِ وَ الْأدعيَةِ فَقَدِ اسْتَفادَ مِنهَا الشُّعَراءُ الْايرانيّونَ وَ أَنشَدَ بَعضُهُم أَبياتاً مَمزوجَةً بِالْعَرَبيَّةِ وَ سَمَّوها بِـالْمُلَمَّعِ؛

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنها ابیاتی آمیخته به عربی سروده‌اند و آن را مُلمّع نامیده‌اند؛

لكَثيرٍ مِنَ الشُّعَراءِ الْإيرانيّينَ مُلَمَّعاتٌ، مِنهُم حافِظُ الشّيرازيُّ وَ سَعديُّ الشّيرازيُّ وَ جَلالُ الدّينِ البلخيُّ الْمَعروفُ بِالْمَولَويِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی مُلمّعاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدّین بلخی معروف به مولوی.

***مُلَمَّعُ حافِظِ الشّيرازيِّ لِسانِ الْغَيبِ (مُلمّع لسان الغیب حافظ شیرازی)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه — إنّي رَأَيتُ دَهْراً مِنْ هَجْرِكِ الْقيامَه

نامه‌ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم "که من روزگار را از دوری تو همچون قیامت دیدم "

دارم من از فِراقش در دیده صد علامت — لَيْسَتْ دُموعُ عَيني هٰذي لَنا الْعَلامَه؟

من ازدوری او صدها نشانه درچشم دارم ، " آیا این اشک‌های چشمم، برای ما نشانه نیست ؟ "

هر چند کازمودم از وی نبود سودم — مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّب حَلَّتْ بِهِ النَّدامَه

هرچه که تجربه کردم، ازجانب او فایده ای به من نرسید " هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می‌شود. "

پرسیدم از طبیبی احوالِ دوست گفتا — في بُعْدِها عَذابٌ في قُرْبِهَا السَّلامَه

ازطبیبی درباره احوال محبوبم سوال کردم، گفت : " در دوري و هجرانش رنج وعذاب و درنزدیکی اش سلامت ا ست "

گفتم ملامت آید گر گِرد دوست گردم — وَاللّه ما رَأَينا حُبّاً بِلا مَلامَه

گفتم اگر زیاد به دو ست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می شوم "به خدا سوگند، ما عشقی را بدون سرزنش ندیده‌ایم"

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین — حَتّىٰ يَذوقَ مِنْهُ كَأساً مِنَ الكَرامَه

حافظ مانند خواستارِ جامی به قیمت جان شیرین آمد، " تا ازآن، جامی از کرامت بچشد "[۱۷]

---

[۱۶] تَلمیع: درخشان کردن/ مُلَمَّع: درخشان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند.)

[۱۷] حافظ مانند خواستارِ جامی به قیمت جان شیرین آمد، تا ِ از جام کرامت بچشد.

DaneshSad دانش صد

مُلَمَّعُ سَعديٌّ الشيرازيّ (مُلمّع سعدی شیرازی) مفرده: فلاة

سَلِ الْمَصانِعَ[۱۸] رَكْباً تَهيمُ فِي الْفَلَواتِ — تو قدرِ آب چه دانی که در کنارِ فُراتی

" از انبارهای آب دربارهٔ سوارانی که در بیابان ها تشنه و سرگردانند، بپرس... "تو قدر و ارزش آب را چه می دانی، وقتی در کنار فرات هستی.

شبم به روی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن — وَ إنْ هَجَرْتَ سَواءٌ عَشيَّتي و غَداتي (عشیة+ ي) (غداة + ي)

شبم با دیدن روی تو مثل روزاست وچشمم با دیدن روی تو روشن می شود. " واگر از من جداییگزینی (جدا شوی)، شب و روزم برابر می‌شود "

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم — مَضَى الزَّمانُ وَ قَلبي يَقول إنَّكَ آتِي (أ أ تي بر وزن فاعل)

گرچه مدّت زیادی انتظار کشیدم، امّا امیدم را از دست ندادم، " زمان گذشت و دلم می‌گوید قطعاً تو می‌آیی."

من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم — اگر گِلی به حقیقت عَجين آبِ حياتی

من انسانی به زیبایی تو نه دیده ام و نه شنیده ام، اگر خمیر آفرینش تو از آب و خاک(گِل) است، در حقیقت آغشته به آب زندگانی است.

شبانِ تیره امیدم به صبحِ روی تو باشد — وَ قَدْ تُفَتِّشُ عَينُ الْحَياةِ في الظُّلُماتِ قد (گاهی ممکن است) + مضارع

شب‌های تاریك من به امید دیدن روی تو صبح می‌شود، " وگاهی چشمهٔ زندگی درتاریکی ها جستجو می‌شود "

فَكَمْ تُمَرِّرُ عَيشي وَ أَنتَ حامِلُ شَهْدٍ — جواب تلخ بديع است از آن دهان نباتی

چه بسیار زندگیم را تلخ می‌کنی درحالی که تو حامل عسل هستی! ازدهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست!

نه پنج روزهٔ عمر ست عشقِ روی تو ما را — وَجَدْتَ رائِحَةَ الْوُدِّ إنْ شَمَمْتَ رُفاتي

عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمردنیا نیست، " اگر خاك قبرم(استخوان پوسیده‌ام) را ببویی، بوی عشق را می‌یابی "

وَصَفْتُ كُلَّ مَليحٍ كَما تُحِبُّ وَ تَرْضىٰ — مَحامِدِ تو چه گويم كه ماورای صفاتی

هر زیباروی با نمکی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می‌پسندی " ستایش‌های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی "

أَخافُ مِنكَ وَ أَرْجو وَ أَسْتَغيثُ وَ أَدنو — كه هم كمند بلايی و هم كليد نجاتی

"از تو می‌ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می‌خواهم و به تو نزدیک می‌شوم " که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی.

ز چشمِ دوست فتادم به کامهٔ دلِ دشمن — أَحِبَّتي هَجَروني كَما تَشاءُ عُداتي

به دلخواه وخواست دشمن، ازچشم دوست افتادم و بی ارزش شدم، "یارانم از من جدایی گزیدند همان طورکه دشمنانم می‌خواهند "

فراقنامهٔ سعدی عجب که در تو نگیرد — وَ إنْ شَكَوْتُ إلَى الطَّيرِ نُحْنَ في الْوُكَناتِ

شگفت است که نامهٔ جدایی سعدی در تو اثر نمی‌گذارد! " واگر به پرندگان گلایه کنم، درلانه‌ها شیون کنند! "

[۱۸] مَصانِع: آبگیرهایی بودند که مزهٔ گوارایی نداشتند، ولی برای تشنگانِ سرگردان در بیابان نعمتی بزرگ بود.

DaneshSad دانش صد

✿ اَلْمُعجَم ✿ برگرد

الآتـي(آتٍ): آینده، در حال آمدن	**حَتّىٰ يَذوقَ:** تا بچشد (ذاقَ، يَذوقُ)	**قَدْ تُفَتِّشُ:** گاهی جستجو می‌شود (فَتَّشَ، يُفَتِّشُ)
أَحِبَّة: یاران «مفرد:حبیب»	**حَلَّتْ:** فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحِلُّ)	**كَأْس:** جام، لیوان
أَدنو: نزدیک می‌شوم (دَنا، يَدنو)	**رُفات:** استخوان پوسیده	**مُجَرَّب:** آزموده
أَرْجو: امید دارم (رَجا، يَرجو)	**رَكْب:** کاروان شتر یا اسبْ سواران	**مَحامِد:** ستایش‌ها «مفرد: مَحْمِدَة»
أَستَغيثُ: کمک می‌خواهم (اِستَغاثَ، يَستَغيثُ)	**سَلْ:** بپرس = اِسْأَلْ (سَأَلَ، يَسْأَلُ)	**مَصانِع:** انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها)
بَديع: نو	**شَكَوْتُ:** گلایه کردم (شَكا، يَشْكو)	**مَليح:** با نمک
بُعْد: دوری # قُرْب	**«إِنْ شَكَوْتُ:** اگر گلایه کنم»	**مَمْزوج:** در هم آمیخته = مَخلوط
تَرْضىٰ: خشنود می‌شوی (رَضِيَ، يَرضىٰ)	**شَمَمْتُ:** بوییدی (شَمَّ، يَشُمُّ)	**نُحْنَ:** شیون کردند (ناحَ، يَنوحُ)
تَشاءُ: می‌خواهد (شاءَ، يَشاءُ) شاءَ = أَرادَ، طَلَبَ	**«إِنْ شَمَمْتَ:** اگر ببویی»	**وُدّ:** عشق و دوستی # عَداوَة
تُمَرِّرُ: تلخ می‌کنی (مَرَّرَ، يُمَرِّرُ)	**شَهْد:** عسل	**وَصَفْتُ:** وصف کردم (وَصَفَ، يَصِفُ)
تَهيمُ: تشنه و سرگردان می‌شود (هامَ، يَهيمُ)	**عادي، عادٍ:** دشمن، تجاوزگر جمع: عُداة = عَدوّ # صَديق	**وُكَنات:** لانه‌ها «مفرد: وُكنَة»
جَرَّبَ: آزمایش کرد(مضارع:يُجَرِّبُ)	**عَجين:** خمیر	**هَجَرْتَ:** جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، يَهْجُرُ)
	عَشِيَّة: شامگاه، آغاز شب	
	غَداة: صبحگاه، آغاز روز	
	فَلَوات: بیابان‌ها «مفرد: فَلاة»	

🕮 حَولَ النَّص برگرد

✍ عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ. ✓ ✗

١- تُفَتِّشُ عَيْنُ الْحَياةِ في الضَّوْءِ فَقَط.
چشمهٔ زندگی فقط در نور جستجو می‌شود. ✗

٢- اَلْمُلَمَّعاتُ أَشعارٌ فارسيَّةٌ مَمْزوجَةٌ بِالْعَرَبيَّةِ.
ملمعات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند. ✓

٣- يَرىٰ سَعدیٌّ اللَّيلَ وَ النَّهارَ سَواءً مِنْ هَجْرِ حَبيبِهِ.
سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند. ✓

٤- قالَ سَعدیٌّ مَضَى الزَّمانُ وَ قَلْبي يَقولُ إنَّكَ لاتأتـي.
سعدی گفت: زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو نمی‌آیی. ✗

٥- يَرىٰ حافِظٌ في بُعْدِ الْحَبيبِ راحَـةً وَ في قُـربِهِ عَذاباً.
حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی‌اش عذاب می‌بیند. ✗

DaneshSad دانش صد

إعلَموا برگرد

اِسمُ الْفاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفعولِ اسْمُ الْمُبالَغَةِ

رازِق (روزی دهنده)؛ مَرزوق(روزی داده شده)/ رَزّاق(بسیار روزی دهنده)

اسم فاعل و اسم مفعول

- اسم فاعل: به معنای «انجام دهنده یا دارندهٔ حالت» و اسم مفعول:به معنای «انجام شده» است
- اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اوّل بر وزن «**فاعل**» و «**مفعول**» هستند که در پایهٔ نهم با وزنِ آنها آشنا شده بودید.

ماضی	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	ساخت	صانِع	سازنده	مَصنوع	ساخته شده
خَلَقَ	آفرید	خالِق	آفریننده	مَخلوق	آفریده شده
عَبَدَ	پرستید	عابِد	پرستنده	مَعبود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی
يُشاهِدُ	می‌بیند	مُشاهِد	بیننده	مُشاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	تقلید می‌کند	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	می‌فرستد	مُرْسِل	ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده
يَنْتَظِرُ	انتظار می‌کِشَد	مُنتَظِر	انتظار کِشَنده	مُنتَظَر	مورد انتظار
يَتَعلَّمُ	یاد می‌گیرد	مُتَعلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یادگرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	بیرون می‌آورد	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخرَج	بیرون آورده شده
يَتَهاجَمُ	حمله می‌کند	مُتَهاجِم	حمله کننده	ـــــــ	ـــــــ
يَنْكَسِرُ	می‌شکَند، شکسته می‌شود	مُنْكَسِر	شکَننده	ـــــــ	ـــــــ

چگونگی ساخت و تشخیص:

- گروه اوّل: از فعل‌های **ثلاثی مجرد** (فعل هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان، بروزن «فاعِل و مَفعول» است.
- گروه دوم: از فعل‌های **ثلاثی مزید** (فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها بیشتر از سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان با حرف «مُـــ» شروع می‌شود و در اسم فاعل، حرف ماقبل آخرشان (حرف دوم اصلی = عین الفعل)«حرکت کسره» و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» دارد.

(اسم فاعل: ⟵ مُـ ... ـعِـ ...) ، (اسم مفعول: ⟵ مُـ ... ـعَـ ...)

DaneshSad دانش صد

اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ(۱): تَرْجِمِ الْكَلِماتِ التّالِيَّةَ وَ الدُّعاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفعولِ.

الْكَلِمَـةُ		اَلتَّرجَمَةُ	اِسْمُ الْفاعِل	اِسْمُ الْمَفعول
يُقَرِّبُ: نزدیک می‌کند	مُقَرَّب	**نزدیک شده**	☐	☑
يَعْلَمُ: می‌داند	عالِم	**دانا**	☑	☐
يُنْتِجُ: تولید می‌کند	مُنتَج	**تولید کننده**	☑	☐
يُجَهِّزُ: آماده می‌کند	مُجَهَّز	**آماده شده**	☐	☑
يُضْرِبُ: می‌زند	مَضروب	**زده شده**	☐	☑
يَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوید	مُتَكَلِّم	**گوینده**	☑	☐

☼**يا صانِعَ كُلِّ مَصنوعٍ يا خالِقَ كُلِّ مَخلوقٍ يا رازِقَ كُلِّ مَرزوقٍ يا مالِكَ كُلِّ مَملوكٍ.** مِنْ دُعاءِ الْجوشَنِ الْكَبيرِ

ای سازندهٔ هر ساخته شده‌ای، ای آفرینندهٔ هر آفریده شده‌ای، ای روزی دهندهٔ هر روزی داده شده‌ای، ای صاحب هر مال و دارایی

فرازی از دعای جوشن کبیر

صانِعَ : اسم فاعل / مَصنوعٍ : اسم مفعول　　خالِقَ : اسم فاعل / مَخلوقٍ : اسم مفعول

رازِقَ : اسم فاعل / مَرزوقٍ : اسم مفعول　　مالِكَ : اسم فاعل / مَملوكٍ : اسم مفعول

اسم مبالغه

■ اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاریِ صفت یا انجام کار دلالت دارد.

دو وزن مهمّ آن «فَعّال» و «فَعّالة» است؛ مثال:

صَبّار(بسیار بردبار)؛　غَفّار(بسیار آمرزنده)؛　كَذّاب(بسیار دروغگو)؛

رَزّاق(بسیار روزی دهنده)؛　خَلّاق(بسیار آفریننده)؛　عَلّامة(بسیار دانا)؛

فهّامَة(بسیار فهمیده).



اَلْعَلّامَةُ دِهْخُدا مُؤَلِّفُ أَكبَرِ مُعْجَمٍ فارِسِيٍّ

گاهی وزن «فَعّال» بر شغل دلالت دارد؛ مانند خَبّاز(نانوا)؛ حَدّاد(آهنگر)



گاهی نیز وزن «فَعّالة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه" دلالت می‌کند؛ مثال: فَتّاحَة(در بازکن)، نَظّارَة(عینک)، سَيّارَة(خودرو)



النظارة الشمسيّه

DaneshSad دانش صد

اِختَبِرْ نَفسَكَ (۲) : تَرجِمِ التَّراكيبَ التّاليَةَ.

۱- ﴿ عَلّامُ الْغُيوبِ ﴾ : بسیار دانای غیب‌ها

۲- ﴿ أَمّارَةٌ بِالسُّوءِ ﴾ : بسیار امرکننده به بدی

۳- الطَّيّارُ الْإيرانيُّ : خلبان ایرانی

٤- فَتّاحَةُ الزُّجاجَةِ : در بازکن شیشه

٥- اَلْهاتِفُ الْجَوّالُ: تلفن همراه

٦- اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَيثَمُ التَّمّارُ: درود بر تو ای میثم خرما فروش

اسم مبالغه: عَلّامُ ، أَمّارَةٌ ، الطَّيّارُ، فَتّاحَةُ، الْجَوّالُ، التَّمّارُ

..... ❄ ❄ .....

☜کمی فراتر بدانیم :

✪جامد: اسمي كه از كلمه‌ی ديگر گرفته نشده باشد. مانند:

مصادر مجرد و مزید:

اَلنَّدامَة، حُبّ، مَلامَة، الكَرامَة، ظُلْمَة، حَياة، وُدّ، مُرّ، هَجْر، عِلْم، كَثْرَة، استطاعَة، التفات، اِنْفتاح،تَصَدُّق، تَظاهُر، مُجالَسَة، تكريم، إيتاء

كلمات غير مصدری مانند:

اَلْقلم، اَلْباب، اَللّٰه، دَهْراً، اَلْفَلَوات، وُكْنَة، عَشِيَّة، غَداة

✪مشتق: اسمی که از کلمه ی دیگر گرفته شده باشد. مانند:

عالِم، مَعلوم، علّامة، أعلَم، مَعالِم که از "علم" گرفته شده اند.

..... ❄ ❄ .....

از کلمات مشتق ۵ نوع را در کتاب درسی می‌خوانیم. این مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان

..... ❄ ❄ .....

◗اسم فاعل: در واقع همان صفت فاعلی زبان فارسی است.

در ترجمه با کلماتی مانند «کننده،دهنده» یا پسوند «ا» یا «نده»، «گر»، «گار» می‌آید؛ مانند:

اعتماد کننده، یاد دهنده، دانا، یاد گیرنده، ستمگر، آفریدگار

◗اسم مفعول: در واقع همان صفت مفعولی زبان فارسی است و نشانهٔ آن در فارسی پسوند «شده» می‌باشد و بر کاری انجام شده دلالت دارد.

مورد اعتماد، یاد داده شده، دانسته شده، یاد گرفته شده، مورد ستم واقع شده، آفریده شده.

..... ❄ ❄ .....

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

اسم فاعل و اسم مفعول در زبان عربی به دو روش ساخته می‌شوند:

الف- از فعل ثلاثی مجرد (ماضی آن، فقط سه حرف اصلی دارد) بر وزن "فاعل و مفعول" ساخته می‌شود؛ مانند:

كَتَبَ، يَكْتُبُ، كتابة

بر وزن فاعِل←كاتِب (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعول←مَكْتوب (اسم مفعول)

عَلِمَ، يَعلَمُ، عِلْم

بر وزن فاعِل←عالِم (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعول←مَعْلوم (اسم مفعول)

أَمَرَ، يَأْمُرُ، أَمْر

بر وزن فاعِل←آمِر(اسم فاعل)

بر وزن مَفْعول ←مَأْمور(اسم مفعول)

ب - از فعل ثلاثی مزید بدین ترتیب:

ابتدا از کلمه داده شده، فعل مضارع می‌سازیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن«مُ» می گذاریم.

سپس

برای ساختن اسم فاعل: عین الفعل حرف (حرف اصلی ماقبل اخر) را حرکت "کسره" می‌دهیم؛

برای ساختن اسم مفعول، عین الفعل (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "فتحه" می‌دهیم؛

مانند:

تَعَلَّمَ ← يَتَعلَّمُ (یاد می‌گیرد) : اسم فاعل← مُتَعلِّم (یاد گیرنده) / اسم مفعول← مُتَعلَّم (یاد گرفته شده)

اِقتَرَحَ ← يَقْتَرِحُ(پیشنهاد می‌دهد): اسم فاعل← مُقْتَرِح (پیشنهاد دهنده) / اسم مفعول← مُقْتَرَح (پیشنهاد داده شده)

اِستَعَدَّ ←يَسْتَعِدُّ(آماده می‌شود): اسم فاعل← مُسْتَعِدّ (آماده) / اسم مفعول←ندارد (از فعل لازم اسم مفعول نداریم)

..... ❄ ❄ .....

از باب انفعال و کلا فعل لازم ، اسم مفعول نداریم.

اسم مفعول ساخته نمی‌شود[۱۹]؛

ذَهَبَ (رفت) : ذاهِب(رفته)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

اِنْكَسَرَ (شکسته شد): مُنكَسِر(شکسته، شکسته شده،) اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

-{فإنَّ حزبَ اللّهِ هم **الغالِبونَ**}- بی گمان حزب خدا **چیره شدگان**اند.

[۱۹] برای دبیر: اسم مفعولش را به شرطی داریم که متعدی شود به حرف جر مثلا: مغلوب علی أمره: مغلوب، درمانده

DaneshSad دانش صد

اسم فاعل و اسم مفعول های موجود در کتاب درسی:

اسم فاعل مجرّد: (بر وزن فاعِل) ⟵آخِر، آكِل، آمِر، سائِل، فائز، طائِر، قادِرَة، جائع، نائل، زائر، زائد، قائل، قائِم، ضالّ، دالّ، الآتي، الهادِي، العالِي، القاضي، الراضي، الساعي، حامِل، فاضِل، صادقين، كاذِب

اسم فاعل مزيد: (مُـ ـعِـ)⟵ مُعَلِّم، مُشاغِب، مُدَرِّس، مُجِدّ، مُقتَصِد، مُصَدِّق، مُنْتِج، المُختلِفَة، مُواطِن، مُتَحَرِّك، مُتَكَلِّم، مُختال، مُبيد، مُريد، مُجيب، مُدير، مُعين.

اسم مفعول بر وزن مَفْعول⟵ مَسْؤول، مَأمور، مَمزوجَة، اَلْمَعروف، اَلْمَطلوب، مَرضيّة

اسم مفعول مزيد: (مُـ ـعَـ)⟵ مُكَسَّرَة، مُغلَق، مُعْجَب، مُلَمَّع، مُجَرَّب، مُعَوَّقينَ، مُلَوَّن

برای تشخیص نوع اسم در جمع‌های مکسر، باید به شکل مفرد آن‌ها نگاه کنیم؛ مثال:

طَيْر و طيور(طائر)، نيام (نائم)؛ العُداة (العادي)، شُـعَراء (شـاعِر)، طَلَبَة و طُلّاب (طالِب)، ظَلَمَة (ظالِم)، ثَواني (ثانية)، نُهاة (ناهي)، نُقّاد (ناقِد)، تُجّار(تاجِر)، عُلّام(عالِم)، عُمّال(عالِم)، سُـيّاح(سـائِح)، كُتّاب(كاتِب)، جُهّال(جاهِل)⟵ اسـم فاعل

مَدائِن(مَدين)، مَحاصيل (مَحصول)، مضامين (مَضمون)، مَشاهير (مَشهور) و مَفاهيم (مَفهوم) ⟵اسم مفعول هستند.

..... ❄ ❄ .....

نوع اسم در وزن مُفاعَلَة بر اساس ترجمه تشخیص میدهیم.

مُحافَظَة (استان)، (نگداشته شده) : اسم مفعول

مَحافَظَة (نگهداری) : اسم، مصدر

مُصـادَقَة(دوسـتی)، مُكاتَبَة (نامه نگاری کردن)، مُجادَلَة(بحث کردن)، مُشـاوَرَة (مشـورت کردن)، مُحاوَلَة (تلاش)، مُطالَعَة(مطالعه کردن)، مُحاضَرَة (سخنرانی)، مُجاهَدَة(جهاد کردن)⟵ مصدر

..... ❄ ❄ .....

توجه داشته باشیم که اسم فاعل و اسم مفعول با نقش فاعل و مفعول فرق دارد.

اسم فاعل، ساختمان کلمه را بررسی می‌کند و بیرون از جمله هم قابل تشخیص است.

اما فاعل و مفعول فقط داخل جمله قابل تشخیص است و اگر از جمله بیرون بیاید، دیگر نقش فاعل و مفعول ندارد.

عيّن اسم الفاعل فاعلاً.

۱) الشُعراء الإيرانيّون أنشدوا مُلمَّعات جميلة.

۲) لا يُرَى الجاهل إلا مُفرِطا أو مُفرِّطا.

۳) وقفت الحافلة في المحطّة و نزل الرُّكّاب!

۴) كان في الصفّ طالب يسأل مُعلِّم الكيمياء تعنّتا!

پاسخ گزینهٔ۳) الحافلة بر وزن الفاعلة: اسم فاعل در نقش فاعل

الرُّكّاب مفردش «الراكب» : اسم فاعل در نقش فاعل

بررسی اسم فاعل‌ها در سایر گزینه‌ها :

گزینهٔ ۱) الشعراء مفردش «الشاعر»: نقش مبتدا

گزینهٔ ۲) الجاهل: نائب فاعل/مُفرطا: حال، مُفرِّطا: معطوف-> بهرحال مشخص است فاعل نیستند.

DaneshSad دانش صد

گزینهٔ ۴)حواسمون باشد که کان فاعل و مفعول نمی گیرد. طالب: اسم کان است./ مُعلِّم: نقش مفعول
نکته: کلماتی چون حافلة و نام اشخاص مانند شاعر، حافظ بر اساس وزن، اسم فاعل محسوب می شوند.

..... ❄ ❄ .....

◗ **اسم مبالغه:** اسمی است که بر وجود صفتی به میزان زیاد در شخص یا شی دلالت می‌کند.
دو وزن مهمّ آن «فَعّال» و «فَعّالة» است؛ که

یَدُلُّ علی المبالغة و الکثرة

۱) **بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد:**
صَبّار(بسیار بردبار)؛ غَفّار(بسیار آمرزنده)؛ کَذّاب(بسیار دروغگو)؛ رَزّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلّاق(بسیار آفریننده)؛ عَلّامة (بسیاردانا)؛ فهّامَة(بسیار فهمیده)؛ أَمّارَةٌ (بسیار امرکننده)؛ کَذّاب (بسیار دروغگو)؛ طَنّان (بسیار طنین انداز)؛ شَلّال (آبشار، جایی که آب بسیار فرو می‌ریزد)؛ تیّار (جریان، عبور فراوان آب یا برق).

یدلّ علی المهنة

۲) **گاهی وزن «فَعّال» بر شغل دلالت دارد:**
خَبّاز(نانوا)؛ حَدّاد(آهنگر)؛ الطَّیّارُ (خلبان)؛ التَّمارُ (خرما فروش)؛ فَلّاح (کشاورز)؛ صَیّاد (شکارچی).

یدلّ علی الآلة

۳) **گاهی نیز وزن «فَعّالة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه" دلالت می‌کند:**
فَتّاحَة (در بازکن)؛ نَظّارَة(عینک)؛ سَیّارَة(خودرو)؛ الْجَوّالُ (تلفن همراه).

..... ❄ ❄ .....

نکته: وزن «فَعّال» و «فَعّالة» چه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت کند؛ چه بر شغل و چه بر ابزار، وسیله دلالت کند؛ همگی اسم مبالغه محسوب می‌شوند.

به وزن کلمات دقت کنید و نوع اسم‌های جمع را از شکل مفردشان، تشخیص دهید.
دَوابَّة (جمع مکسر بر وزن فَواعِل است و مفرده: دابَّة) اسم فاعل است.
کلماتی مانند (تُجّار، عُلّام، عُمّال، سُیّاح ، کُتّاب، جُهّال و رُکّاب) بر وزن «فُعّال» جمع مکسّر هستند و اسم فاعل محسوب می‌شوند؛ چون مفردشان به ترتیب (تاجِر، عالِم، عامِل،سائِح، کاتِب، جاهِل و راکِب) بر وزن فاعل است.

دو وزن«فَعّال» و «فُعّال» را با هم اشتباه نگیرید. سَیّاح(گردشگر)، عَلّام(بسیار دانا) (بر وزن فَعّال») : اسم مبالغه/ سُیّاح(گردشگران)، عُلّام(دانشمندان): (جمع مکسر بر وزن «فُعّال») مفرده سائِح، عالِم: اسم فاعل

..... ❄ ❄ .....

نکته: "ة" در« فعّالة»
نشانه کثرت و فراوانی است که برای تاکید بر مبالغه بودنش به کار می رود.
برای مذکر و مؤنث یکسان است. مانند: إمرأة علّامة ، رجلٌ علّامةٌ

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمارين برگرد

التَّمرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُملة الصَّحيحَةَ وَ غَيرَ الصَّحيحَةِ حَسَبَ الْحَقيقَةِ. ✓ ✗

١- اَلرَّكْبُ جَماعَةٌ مِنَ الْمُسافرينَ يُسافِرونَ عَلَى الدَّوابِّ[٢٠]. ✓
کاروان [سواران شتر – اسب] گروهی از مسافران هستند که [سوار] بر چارپایان مسافرت می‌کنند.

٢- غُصونُ الْأَشجارِ فِي الشِّتاءِ بَديعَةٌ خَضِرَةٌ. ✗
شاخه‌های درختان در زمستان زیبا(نو) و سبز هستند.

٣- اَلْغَداةُ نِهايَةُ النَّهارِ، وَ بِدايَةُ ظَلامِ اللَّيلِ.[٢١] ✗
بامداد، پایان روز و آغاز تاریکی شب است.

٤- اَلْكَأسُ إناءٌ[٢٢] يُشرَبُ بِهِ الْماءُ أَوِ الشّايُ. ✓
لیوان(جام)، ظرفی است که با آن آب یا چای نوشیده می‌شود.

٥- يُصْنَعُ الْخُبزُ مِنَ الْعَجينِ. ✓
نان از خمیر درست می‌شود.

التَّمرينُ الثّاني: ضَعْ فِي الدّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُناسِبَ. «كَلِمَةً واحِدَةً زائِدَةً»

١- اَلْوَكْنَةُ[٢٣] (لانه)
٢- اَلْكَرامَةُ(کرامت)
٣- اَلْهَجْرُ (جدایی)
٤- اَلرُّفاتُ(استخوان پوسیده)
٥- اَلسِّوارُ(دستبند)
٦- اَلْمَليحُ (نمکین)

⑤ زينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوِ الْفِضَّةِ في يَدِ الْمَرأةِ. (زیوری از جنس طلا یا نقره در دست زن)
⑥ مَنْ يُعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلامُهُ وَ سُلوكُهُ. (کسی که شکلش، گفتارش و رفتارش تو را به شگفت می‌آورد.)
② شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةُ النَّفسِ. (شرافت و بزرگی و عزت نفس)
③ تَرْكُ الصَّديقِ أَوِ الْمُحِبِّ. (جدا شدن از دوست یا عاشق)
① بَيتُ الطُّيورِ. (خانه پرندگان)

التَّمرينُ الثّالِثُ: تَرْجِمْ هٰذِهِ الْأَحاديثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنْكَ.

١- إيّاكَ[١] وَ مُصادَقَةَ[٢] الْأَحمَقِ، فَإِنَّهُ يُريدُ أَنْ يَنفَعَكَ فَيَضُرُّكَ[٣]. اَلإمامُ عليٌّ عليه السلام ← اَلْفِعلَ الْمُضارِعَ
از دوستی با نادان بپرهیز زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند اما به تو زیان می‌رساند. / فعل مضارع: يُريدُ / أَنْ يَنفَعَ / يَضُرُّ

---

[٢٠] دَوابّ: چارپایان، جنبندگان، مفرد: دابّة ☜ اسم فاعل
[٢١] نِهايَة ≠ بِدايَة / النَّهار≠ اللَّيل
[٢٢] إناء: ظرف (إناء = وِعاء)
[٢٣] وُكنَة (لانه پرنده در شکاف دیوار یا کوه)= عشّ (لانه پرنده روی درخت)

۲- اَلصَّدیقُ مَنْ کانَ ناهیاً عَنِ الظُّلمِ وَ الْعُدوانِ مُعیناً[۴] عَلَی الْبِرِّ[۵] وَ الْإحسانِ. اَلإمامُ علیٌّ﵇ ⟵ اَلْجارَّ وَ الْمَجرورَ
دوست کسی است که از ستم و دشمنی باز دارد و در نیکی و احسان یاری رساند. (دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی و یاری رسانِ بر نیکی و احسان باشد.) / جارّ و مجرور: عَنِ الظُّلمِ / عَلَی الْبِرِّ

۳- إیّاکَ وَ مُصادَقَةَ الْکَذّابِ، فَإنَّهُ کَالسَّرابِ یُقَرِّبُ[۶] عَلَیکَ الْبَعیدَ وَ یُبَعِّدُ[۷] عَلَیکَ الْقَریبَ. اَلإمامُ علیٌّ﵇ ⟵ اِسْمَ الْمُبالَغَةِ
از دوستی با دروغگو بپرهیز، زیرااو مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. / اسم مبالغه: الْکَذّابِ

٤- اَلصَّدیقُ الصَّدوقُ[۸] مَن نَصَحَکَ[۲۴] فی عَیبِکَ، وَ حَفِظَکَ فی غَیبِکَ، وَ آثَرَکَ[۹] عَلَی نَفْسِهِ. اَلإمامُ الصّادِقُ﵇ [۲۵] ⟵
اَلْمَجرور بِحَرفِ جَرٍّ
دوست راستگو (صمیمی) کسی است که تو را در مورد عیبت نصیحت کند، و در غیابت تو را نگه دارد، و تو را بر خود برگزیند(ترجیح دهد). / اَلْمَجرور بِحَرفِ جَرٍّ: عَیبِ/ غَیبِ / نَفْسِ

٥- مَنْ غَضِبَ عَلَیْکَ مِنْ إخوانِکَ ثَلاثَ مَرّاتٍ، فَـلَمْ یَقُلْ[۱۰] فیکَ شَرّاً، فَـاتَّخِذْهُ[۱۱] لِنَفسِکَ صَدیقاً. اَلإمامُ الصّادِقُ﵇[۲۶] ⟵
فِعلَ الأمرِ
هرکس از دوستانت سه بار نسبت به تو خشمگین شود(شد)، ولی در موردت بدی و سخن ناروایی نگوید(نگفت)، پس او را برای خودت به دوستی بگیر. / فعل امر: اِتَّخِذْ

٦- یا بُنَیَّ، اِتَّخِذْ أَلفَ صَدیقٍ وَ الْألفُ قَلیلٌ، وَ لا تَتَّخِذْ عَدُوّاً واحِداً وَ الْواحِدُ کَثیرٌ. لقمانُ الْحَکیمُ [۲۷] ⟵ فِعلَ النَّهْیِ
پسرکم، هزار دوست بگیر که هزار دوست [هم] کم است و یک دشمن مگیر که یک دشمن [هم] زیاد است. / فِعلَ النَّهْیِ: لا تَتَّخِذْ

❀ ✻ ✻ ✻ ✦ ✧ ✯ ✧ ✦ ✻ ✻ ✻ ❀

۱- إیّاکَ: بپرهیز، تورا
۲- مُصادَقَةَ: دوستی کردن با
۳- یَضُرُّ: زیان می‌رسانَد
٤- مُعین: یاری رساننده
٥- بِرّ: نیکی
٦- یُقَرِّبُ: نزدیک می‌سازد
۷- یُبَعِّدُ: دور می‌سازد
۸- صَدوق: راستگو
۹- آثَرَ: برگزید
۱۰- لَم یَقُلْ: نگفت
۱۱- اِتَّخِذْ: بگیر/ ه: مفعول اول ، صدیقاً: مفعول دوم

مترادف و متضاد: یَنفَعَ ≠ یَضُرُّ / الْبِرِّ = الْإحسانِ / الْعَدوّ ≠ الصَّدیق /(الْعُدوانِ = عَداوَة)≠ (مُصادَقَة = صَداقة) / الْکَذّابِ ≠ الصَّدوق / یُقَرِّبُ ≠یُبَعِّدُ / الْقَریبَ ≠ الْبَعیدَ / قَلیلٌ ≠ کَثیرٌ

---

[۲۴] فعل ماضی بعد از «من و ما» معمولا به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود. مستدراک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۰/
[۲۵] این حدیث به نقل از امام علی(ع) در غرر الحکم : ۱۹۰۴ آمده است. در فارسی چنین گفته‌اند:
- دوست انست، که معایب دوست / همچو اینه، روبرو گوید
نه که چون شانه، باهزار زبان / پشت سر، رفته موبه‌مو گوید
- دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی
[۲۶] مستدراک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۰
[۲۷] بحارالأنوار، ج۱۳، ص۴۱۳، ح٤

اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: أُكتُبْ مُتَرادِفَ أَوْ مُتَّضادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أمامَها.

أ. أرادَ / قَرُبَ / اَلدُّكان / اَلْوُدّ / اَلْعُداة / اَلْبُعْد / اَلصَّحراء / اَلْغَداة / اَلْحَرْب

ب. صَدوقٌ / قَرَّبَ / مُصادَقَةٌ / آثَرَ / مُعينٌ / سَلْ / سِعْرٌ / مُفتَخِرٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ

اَلأَحِبَّة(دوستان) # اَلْعُداة(دشمنان)	**كذّابٌ (بسیار دروغگو)** # صَدوقٌ (بسیار راستگو)
اَلْعَشيَّة (شامگاه)# اَلْغَداة (بامداد)	**بَعَّدَ (دور کرد)** # قَرَّبَ (نزدیک ساخت)
اَلْفَلاة = اَلصَّحراء (دشت، بیابان)	**مُساعِدٌ** = مُعينٌ (یاور)
اَلْحُبّ = اَلْوُدّ (دوستی)	**اِنْتَخَبَ** = آثَرَ (برگزید)
اَلسِّلْم(صلح) # اَلْحَرْب (جنگ)	**عَداوَةٌ (دشمنی)** # مُصادَقَةٌ (دوستی)
شاءَ = أرادَ (خواست)	**أَجِبْ (پاسخ بده)** # سَلْ (بپرس)
اَلْمُتْجَر = اَلدُّكان (مغازه)	**قيمَةٌ** = سِعْرٌ (قیمت)
اَلْقُرْب(نزدیکی) # اَلْبُعْد(دوری)	**نَزَّلَ (پایین آورد)** # رَفَعَ (بالا برد)
دَنا = قَرُبَ (نزدیک شد)	**مُخْتالٌ** = مُفتَخِرٌ بِنَفْسِهِ (خودپسند)

اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: تَرْجِمِ الْآياتِ التّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفعولِ وَ اسْمَ الْمُبالَغَةِ وَ اسْمَ الْمَكانِ وَ اسْمَ التَّفضيلِ.

اسم بر وزن أفعَل -فُعلَى-جمع: أفاعِل خیر و شرّ تفضیلی

وزن فاعِل مُـ ـعِـ

وزن مَفعول مُـ ـعَـ

وزن فَعّال - فَعّالَة

وزن مَفعَل مَفعِل مفعَلَة جمع: مَفاعِل

۱- ﴿ ... إِنَّهُ كانَ مَنصوراً ﴾ الإسراء: ۳۳

... زیرا او یاری شده است.(ترجمهٔ فولادوند) ✍ مَنصوراً: اسم مفعول

۲- ﴿ إِنَّكَ أنتَ عَلّامُ الْغُيوبِ ﴾ المائدة : ۱۱٦

قطعاً فقط تو بسیار دانای نهان‌ها هستی. ✍ عَلّامُ : اسم مبالغه

۳- ﴿ قُلْ لِلّهِ الْمَشرِقُ وَ الْمَغرِبُ ﴾ اَلْبَقَرَة : ۱٤۲

بگو: مشرق و مغرب از آنِ خداست. ✍ الْمَشرِقُ وَ الْمَغرِبُ: اسم مکان

٤- ﴿ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ ﴾ آلُ عِمران : ۱۵۹

قطعاً خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. ✍ الْمُتَوَكِّلينَ : اسم فاعل

۵- ﴿ ... اَللّهُ أَعلَمُ بِما تَعْمَلونَ ﴾ اَلْحَجّ : ٦۸

خداوند به آنچه انجام می‌دهید داناتر است. ✍ أَعلَمُ: اسم تفضیل

DaneshSad دانش صد

٦- ﴿ ...مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هٰذا ما وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس:۵۲ [۲۸]
چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.
✍ مَرْقَد: اسم مکان /الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

اَلتَّمرينُ السّادِسُ: تَرْجِمِ الْأفعالَ في الْجُمَلِ التّاليَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ بابَ كُلٍّ مِنْها. تشخیص صیغه

١- أَنْشَدْنا فِي الاِصْطِفافِ الصَّباحيِّ.
در صف صبحگاه ..... باب: ✍ أَنْشَدْنا :سرودیم(سرود خواندیم)- باب إفعال — صیغه: متکلم مع الغیر

٢- سَنَتَخَرَّجُ مِنَ الْمَدرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.
سالِ بعد از مدرسه ..... باب: ✍ سَنَتَخَرَّجُ : دانش‌آموخته خواهیم شد- باب تَفَعُّل — صیغه: متکلم مع الغیر

٣- جُنودُنا يُدافِعونَ عَنِ الْوَطَنِ.
سربازانمان از میهن ..... باب: ✍يُدافِعونَ : دفاع می‌کنند - باب مُفاعَلَة — صیغه: جمع مذکر غایب

٤- تَنْفَتِحُ الْأَزهارُ في الرَّبيعِ.
شکوفه ها در بهار ..... باب: ✍ تَنْفَتِحُ: باز می‌شوند - باب انفعال — صیغه: مفرد مؤنث غایب

٥- اَلشَّريكانِ تَعامَلا قَبْلَ سَنَةٍ.
دو شریک سالِ قبل ..... باب: ✍ تَعامَلا: با هم معامله کردند - باب تفاعُل — صیغه: مثنی مذکر غایب

مفردش: عامِل اسم فاعل
٦- يَسْتَخْدِمُ الْمَصنَعُ عُمّالاً. نقش: مفعول
کارخانه کارگرانی را ..... باب: يَسْتَخْدِمُ : به کار می‌گیرد - باب استفعال — صیغه: مفرد مذکر غایب

مفعول۱ مفعول۲
٧- رَجاءً، عَلِّمْني الزِّراعَةَ.
لطفاً، به من کشاورزی ..... باب: ✍عَلِّمْ ✍ یاد بده - باب تفعیل — صیغه: مفرد مذکر مخاطب

٨- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَبي.
نزد پدرم ..... باب: ✍ أَشْتَغِلُ: کار می‌کنم - باب افتعال — صیغه: متکلم وحده

---

[۲۸] چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند. **فولادوند**
چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. **مکارم شیرازی**

فعل‌های دو مفعولی
عَلَّمَ ، أعلَمَ: یاد داد /أَذاقَ ، ذَوَّقَ: چشاند/ أَلبَسَ ، كَسَى : پوشاند/ وَعَدَ : وعده داد/ أعطى، آتَى : عطا کرد

وَهَبَ ، مَنَحَ : بخشید	حَسِبَ : پنداشت	ظَنَّ : گمان کرد	أَلْهَمَ : الْهام کرد
أهدَى : هدیه داد	بَلَّغَ : رسانید	جَعَلَ : قرارداد	وجدَ : یافت
رأى : وقتی به معنای یافت باشد	وَقَى : نگه داشت	جَـنَّبَ : دورکرد	جزى : پاداش داد
اِتّخذَ : گرفت، انتخاب کرد	أسألَ : درخواست کرد	كلّفَ : مکلّف کرد	نزید : اضافه کردیم